

یاد آوریم بزرگمردی را که شکنجه گران در برابر او به شگفتی آمدند

مهدی مویدزاده

از مبارزات آزادیخواهانه و استقلال طلبانه ملت ایران در نهضت ملی شدن صنعت نفت بزعامت دکتر محمد مصدق تا به امروز که بیش از نیم قرن است انگشت شمار چهره‌هایی بوده اند که در کنار مصدق و بعدها در نهضت مقاومت ملی و جبهه ملی ایران خردمندانه کوشیده اند و نهضت ملی ایران و امدار آن اندیشمندان است یکی از کسانی که از آغاز ورود به صحنه سیاسی تا پایان عمر هشیار و آگاه در پیشبرد اهداف نهضت ملی ایران و مقابله با انحرافات با حضور توانمند خویش راهگشای رهروان نهضت ملت ایران بود زنده یاد اصغر پارسا است. دریغا که او در هفدهم بهمن ماه سال ۱۳۸۵ در تنهانی به ابدیت پیوست و ملت ایران نیک اندیشی فرزانه را از دست داد. او استادی در علم سیاست بود که نخستین فعالیت های سیاسی اداری خود را در کنار مصدق آغاز کرد. اصغر پارسا از جوانترین افراد مورد وثوق و اعتماد دکتر مصدق بشمار میرفت. با روانشاد پارسا از سال ۱۳۳۹ که عضو شورای جبهه ملی بود و در کلاسهای تعلیماتی جبهه ملی به تحلیل مسائل سیاسی می پرداخت افتخار آشنایی پیدا کردم در آن زمان دانشجوی دانشگاه تهران بودم و برای گویندگی در حوزهها باید دوره کلاسهای کادر تعلیمات را میگذراندم صلابت در گفتار و اندیشه و استدلال برآمده از تفکر منطقی پارسا مرا شیفته اوساخت و تا آخرین روزهای زندگی پر افتخارش در پی آن بودم تا فرصتی بیابم و از او بیاموزم او بیش از شصت سال تاریخ مبارزات مردم ایران را در سینه داشت و همیشه از آخرین خبرهای ایران و جهان از طریق نشریات و اینترنت مطلع میشد. از حدود دهسال قبل از وفاتش خود را از جهان سیاست بازنشسته اعلام کرد ولی این اقدام هم او را از در جستجوی خبرها بودن و بررسی کردن آن دور نساخت. او همیشه خواستار گفتگو با جوانان بود و میگفت سخن و پرسش های جوانان به او نیرو میدهد در سالهای آخر عمر یاران قدیمی چون مهندس زیرک زاده و مهندس حق شناس به دیار باقی شتافته بودند و خلوت تنهایی اش را گاهگاهی دیدار با جوانان پر میکرد. اکنون که در آستانه اولین سال روز درگذشت زنده یاد آقای اصغر پارسا هستیم بنظر رسید برای آگاهی بیشتر با اندیشه های آن بزرگمرد به بعضی از سنوالات و جوابهایی که در جلسه ای که در محضر ایشان تشکیل شد پردازیم حدود دو ماه قبل از درگذشت ایشان توی چند از جوانان عضو جبهه ملی برنامه ای برای ملاقات با آقای پارسا ترتیب داده بودند و از من خواستند از که روز و ساعت دیدار را هماهنگ سازم آقای پارسا با اشتیاقی توصیف ناپذیر از این ملاقات استقبال نمود. در روز موعود همراه آنها بخانه اش رفتیم. پارسای نود ساله با قامتی استوار در حالیکه لبخندی بر لب داشت در را گشود و ما را به داخل راهنمایی کرد. جوانان از اینکه در کنار قدیمی ترین رهبر نهضت ملی که در قید حیات است نشسته اند احساس غرور میکردند. آنها شنیده بودند که پارسا از ۲۷ سالگی در کنار مصدق بوده است و در همان جوانی در مجلس هفدهم در اوج توطئه های دربار پهلوی دوم سخنگویی فراکسیون نهضت ملی را بعهده داشته است. چند نفری با دوربینهای خود این لحظات را ثبت میکردند. حاضران پرسش های فراوان داشتند می خواستند از مردی که بیش از شصت سال به سیاست اندیشیده و آنرا علمی میداند که باید آنرا آموخت و در صحنه سیاسی بکاربرد سنوالات بسیار کنند. پارسا ضمن اعلام آمادگی به پاسخگویی اشاره ای داشت که از مرز نود سالگی گذشته است شاید نتواند بهمه سنوالات با دقت پاسخ گوید. که این نیز نشان از صداقت همیشگی او داشت. سنوالات آغاز شد حاضران کم و بیش آنچه گفته میشد را یادداشت میکردند. نخستین سنوالات این بود که با زنده یاد دکتر مصدق از چه زمانی و چگونه آشنا شدید؟ پارسا پس از مکثی کوتاه گفت: تازه در وزارت امور خارجه استخدام شده بودم و در اداره عهدنامه ها و قراردادها کار میکردم چون بزبان انگلیسی تسلط داشتم و قتیکه کمیسیون نفت مجلس شورای ملی تشکیل شد نامه هانی به انگلیس امریکا ویا سازمان ملل متحد نوشته میشد که متن آنرا در وزارت امور خارجه تحریر میکردم. در این وقت مرحوم باقر کاظمی وزیر امور خارجه بودند، دکتر مصدق از ایشان تنظیم کننده نامه هارا سنوالات میکند مرحوم کاظمی نام مرا میبرد. روز بعد باقر کاظمی بمن گفت آقای دکتر مصدق میخواهد تورا ببیند و مرا به نزد دکتر مصدق برد و گفت گزارشهایی که از وزارت خارجه آوردم همه کار این جوان است. مصدق از من پرسید اهل کجانی؟ گفتم آذربایجان. دکتر مصدق پدرم را که در دوره های گذشته به وکالت مردم خوی بمجلس رفته بود شناخت باید یادآوری کنم که روانشاد مصدق مدتی والی آذربایجان بود و افراد زیادی را در آذربایجان می شناخت. دکتر مصدق به ترکی بالهجه ای بین آذربایجانی و قزوینی بمن گفت تورک اوغلی شناختم کی هستی. و بدین ترتیب با دکتر مصدق از نزدیک آشنا شدم. پارسا خاطره دیگری نیز گفت که: من عضو هیئتی بودم که در خدمت دکتر مصدق عازم سازمان ملل و دیوان دآوری لاهه بودیم. دکتر مصدق در هواپیما از آقای دکتر شایگان خواست نامه ای تهیه شده ای را برایش بیشتر توضیح دهد، من که در دانشکده حقوق شاگرد دکتر شایگان بودم آن نامه را بدستور دکتر شایگان تهیه کرده بودم. دکتر شایگان به دکتر مصدق گفت: «بهرتر است نویسنده اصلی که پارسا است توضیح دهد.» مصدق نگاهی بمن کرد و گفت بخوان! و من خواندم بدون هیچ تغییری آنرا کاملاً تانید کرد و رو به دکتر فاطمی که وزیر امور خارجه شده بود کرد و گفت از این به بعد هر نامه ای که در مورد مسائل سیاسی برای دولت های خارجی ارسال میشود قبل از ارسال بنظر پارسا برسد و الحق دکتر فاطمی تا کودتای ننگین بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ چنان اقدام مینمود. سنوالات متعددی بود و از آنجمله که جناب آقای پارسا نام شما در فعالیتهای جبهه ملی در سال ۵۷ کمتر دیده میشود آیا علت خاصی داشته است؟ پارسا ب فکر فرو رفت و گفت جبهه ملی ایران از ابتدای تشکیل دین و حکومت را جدای از

یکدیگر میدانسته و من پیوسته چه در زندان دوران محمد رضاشاه ویا جمهوری اسلامی وچه سالهانی که آزاد بودم به این امر مهم توجه داشتم. جوانانی که امروزه سن و سالی از آنها گذشته اگر دوران زندان قصر را در سالهای ۴۱ و ۴۲ بخاطر آورند اعتقاد مرا به این موضوع خوب میدانند و در زندان هم با بعضی از اعضای جبهه ملی چون مهندس بازرگان و دکتر سبحانی اختلاف عقیده ای که داشتم در موضوع حکومت و دیانت بود و حکومت ملی و حکومت دینی را دو مقوله متفاوت میدانستم. در دوران انقلاب من به شرکت جبهه ملی در دولت موقت انتخاب شده از سوی آیت الله خمینی مخالف بودم و در حضور مرحوم الهیار صالح به مرحوم دکتر سنجابی گفتم: «من با حکومت شاه مخالف بوده هستم و تا شما که دبیرکل جبهه ملی هستید لا اقل از دولت موقت خارج نشوید کاری با فعالیت های شما بنام جبهه ملی ندارم و مدتی بعد در اردیبهشت ماه ۵۸ روزی به مرکز تشکیلات جبهه ملی واقع در خیابان کارگر پای نهادم که چند روزی از استعفای دکتر سنجابی از دولت میگذشت و جبهه ملی برگرایش بقدرت رسیدگان به استبدادبانگهای انتقادی می نگرید و نظر غالب در شورای جبهه ملی این بود که حکومت دینی راه حل مشکلات جامعه نیست. این طرز تلقی با اندیشه های من همخوانی داشت و پذیرفتن مدیریت مسنول روزنامه ارگان رسمی جبهه ملی نیز از این روی بود که این اقدام را در نشر عقاید جبهه ملی بسیار موثر میدانستم.» صاحب امتیاز این نشریه که هفته ای سه شماره منتشر میشد آقای دکتر مهدی آذروزی فرهنگ جناب آقای دکتر مصدق بود. جوانان حاضر در این ملاقات به غیر از یکی دونفر متولد سالهای بعد از انقلاب بودند و از زنده یاد پارسا درمورد زندانی شدنش در سالهای پس از انقلاب جویا شدند. پارسا به آرامی گفت خاطره هائی نوشته ام که در ایران نیست و پس از مرگم شاید شما هم آنرا بخوانید. یکی از جوانان اصرار فراوان داشت که لا اقل خاطره ای برای ما بگوئید. پارسا لبخندی زد و گفت: شرح حال من چون بسیاری است که در سالهای بعد از انقلاب گرفتار آمدند و مصداق این شعر است: (نیش خاری نیست کز خون نگاران سرخ نیست ---- آفتی بود آن شکار افکن کزین صحرا گذشت). و هنگامیکه بیشتر اصرار کردند گفت: شرح این هجران و این خون جگر- این زمان بگذارد تا وقتی دگر.

حدود دوساعت از آغاز دیدار ما گذشته بود میدیدیم که تمایل به ادامه گفتگو ندارد و نباید بیشتر او را بیادآوری خاطرات تلخ زندانهای توحید و اوین بیزاریم. برخاستیم و با کسب اجازه از خدا حافظی کردیم در بیرون منزل بچه ها امید بملاقاتی دیگر داشتند ولی دیگر فرصت مناسبی برای دیدار مجدد بدست نیامد. فردای آنروز شادروان پارسا تلفن کرد و اوشادمان از گفتگویی بود که با دوستداران جوانش داشت. حدود دوماه بیشتر نگذشت که خبر اندوه بار درگذشت روانشاد پارسا را شنیدیم، سراسیمه بخانه اش رفتم کسی در خانه نبود از همسایه اش جویا شدم گفت جسدرا به پزشکی قانونی برده اند. در تشییع جنازه اش تعدادی از بستگان و رهبران جبهه ملی و حزب ملت ایران حضور داشتند. در مراسم آمرزشخواهی او که در مسجدی برگزار گردید جوانان زیادی شرکت داشتند میدانستم که آنان درسوگ از دست دادنش بسیار گریسته و بر آنچه که میخواستند از زبان او بشنوند و بخت یارشان نبود تاسف خورده اند. اکنون یکسال است که ایران زمین ملت مردی متفکر را از دست داده است. او از بیست پنج خرداد شصت در خانه های دوستان و بستگان مخفی بود و با مسئولیتی که که هیئت رهبری بعهد او محول کرده بود با توانمندی بی نظیری باموضع گیری های حساس برای ادامه راه جبهه ملی کوشید. حدود اواخر سال شصت و دو توسط مامورین حکومتی دستگیر شد. برای او ابتدا حکم اعدام صادر کردند. او سه سال و چهار ماه را تحت سخت ترین شکنجه های جسمی و روانی در زندانهای توحید (کمپته مشترک سابق) و اوین سپری کرد. او از همان روز نخست مسئولیت تمام مقالات روزنامه پیام جبهه ملی ارگان جبهه ملی و تصمیم گیریهای رهبری را تارویک بازداشت شده بود پذیرفت و پس از چند یکه حکم صادره برای او بحالت تعلیق درآمد آزاد شد.

پارسا در سراسر زندگی پر افتخارش هرگز در برابر استبداد تسلیم نشد و بر باورهای ملت گرایانه و آزادیخواهانه اش باقی بود. باشد که اندیشه هایش روشنی بخش راه آزادیخواهان باشد.